

به یاد صد و بیستمین سالگرد درگذشت کارل مارکس

رامین جوان

امروز سالگرد درگذشت یکی از بزرگترین مردان تاریخ است. کارل مارکس. فرزانه ای که جهان را دگرگون ساخت. او سیر تاریخ بشری را کاملاً تغییر داد. مردی که نظریات خردمندانه و هومانستی اش در عرصه های، تاریخ، فلسفه، سیاست و اقتصاد بر تمامی این رشته ها تأثیری شگرف و بنیادی نهاده است. امروزه، بسیاری از واخوردگان از چپ، به همراه نظریه پردازان بورژوا در تلاشند تا بلکه از اهمیت نقش مارکس بکاهند و نظریات او را تخطئه کنند، اما هیچ وجدان صادقی نمی تواند در فراداشت افکار و ژرفای آرمان های انقلابی - انتقادی و عمیقاً آزادی خواهانه ی او شک کند. مانیفست کمونیست، این نقطه ی عطف تاریخ بشری را، مارکس و انگلس در جوانی نگاشتند. بیانیه ای که بن مایه های نظری اش، اینک همچون سال پدیداریش ۱۸۴۸؛ نه تنها هنوز همان طراوت و تازگی را حفظ کرده، که بیشتر از هنگامه ی پدیداریش، روز به روز به هنگام تر می شود. اینک و در این زمان است که آشکارا، برتری های مارکسیسم نسبت به آرای نظری بورژوائی و آرای نظری دیگر در جنبش برای سوسیالیسم و انقلاب رادر می یابیم. کافی است به یک کتاب جدی بورژوائی که صد و پنجاه سال پیش به نگارش درآمده، نگاهی اجمالی بیندازید، بی درنگ درمی یابیم که این نوشتار بورژوائی، فقط و فقط به خاطر ارزش تاریخی اش، جاذبه دارد، اما با نگرستن به مانیفست کمونیست، شگفت زده درمی یابیم که با چه دقتی وصف برانگیز، نه جهان ۱۸۴۸، بل جهان امروزی را تعریف و تبیین کرده است. پدیده های همچون جهانی شدن، انباشت جمعیت در شهرهای بزرگ و استثمار هرچه بیشتر کارگران تحت پوشش تکنولوژی مدرن، پدیده های اند که مارکس نه تنها همه ی آن ها را پیش بینی کرده، بل با روش علمی آن ها را توضیح داده است.

مارکسیسم، پرچم شورش بشریت تحت ستم علیه نظام از خود بیگانه و ضد انسانی سرمایه داری است. مارکسیسم، بازتاب آگاه جنبش برای سوسیالیسم است. این بازتاب برای نخستین بار توسط مارکس و انگلس، با ارتقای سوسیالیسم از تخیل به علم، تحقق یافت. در مسیر تکامل تاریخی مارکسیسم جریانات استالینیستی و راست کیش سوسیال دموکرات پدیدار شدند که نه تنها عملکردشان بر سوسیالیسم از پایتئ یعنی سوسیالیسم مارکسی استوار نبود، بل برعکس با دگرگونی انقلابی سرمایه داری به سوسیالیسم هیچ گونه پیوندی نداشتند.

امروزه با فروپاشی حزب - دولت های آزادی کش و ضد کارگری استالینیستی و تبدیل شدن احزاب سوسیال دموکرات به احزاب نئولیبرال و ورشکستگی تمام عیار پوپولیسم ناسیونالیستی در کشورهای واپس مانده، مهم ترین موانع انکشاف و تکامل سوسیالیسم مارکسیستی از میان برداشته شده است. با به سرآمدن شب دراز و تیره « سوسیالیسم نا واقعا موجود » سوسیالیسم انقلابی و آزادمنش جانی تازه به خود خواهد گرفت و جنبش کارگری به مثابه ی ستون اصلی جنبش های اجتماعی آنتی کاپیتالیستی با آرایش جدید در مقابله با توحش نئولیبرالیسم و بربریت نظام سرمایه داری شالوده نوینی بنا خواهد کرد. آغاز هزاره ی جدید با تمامی یاس ها آغاز امید ها خواهد بود. آغازی نوین برای پیکار در راه حاکمیت عشق، آزادی، برابری، نوع دوستی و همبستگی بین المللی و این تنها بدیلی است که برای خوشبختی و بهروزی انسان معاصر وجود دارد.

ما به منظور درک مسائل جهان و دگرگونی بنیادین آن به روشی علمی و نه «جزم گرائی علم زده» نیاز داریم. بنگریم که امروزه طبقه بورژوا و خدمت گزاران تحصیل کرده آن از توضیح آن چه که در جهان رخ می دهد، ناتوان اند. هرکس ممکن است بیهوده به صفحات ژورنال های اقتصادی به منظور یافتن توضیحات عقلانی برای هرچ و مرج های جهانی سرمایه داری نگاهی اجمالی بیندازد. بر همین گونه در مورد جامعه شناسی، فلسفه، سیاست، روانشناسی و غیره

– که هرچه کمتر بگوئیم بهتر است- سرمایه داری در سرآغاز تکوین و پیشرفت آرای مهم و درخشانی را تدوین کرد، اما اینک در سراسر انحصار و نابودی فقط یاوه سرائی می کند.

تسلیم کردن پرولتاریا به آرمان های انقلابی و بایسته، با هدف تغییر جهان برعهده ی مارکس و اندشمنند بزرگ و همراه همیشگی او فردریش انگلس بود. زیرا بدون درک علمی جهان، دگرگون کردن آن غیرممکن است. بعضی بر این باورند که درک آثار مارکس و انگلس دشوار است. این مطلب نادرست است، زیرا سبک نگارش مارکس به گونه ای است که هر کس با میانگین ضریب هوشی متوسط قادر به درک مطالب او است. مارکس برای کارگران می نوشت. گرچه او بر این باور نبود که برای کارگران به زبان کودکانه بنویسد. هرکارگری به درستی می داند که زندگی کردن دشوار است، او می داند که برای به دست آوردن ارزش های زندگی، باید به سختی تلاش و مبارزه کند. اینجا نیز برای خواننده ی آثار مارکس به وضوح آشکار است که خواننده باید برای درک بهتر مفاهیم مارکسیسم تلاش نماید. تا وی در پایان به نتایج شگفت انگیزی دست یابد.

مطالعه ی آثار مارکس و انگلس، مانند بالا رفتن از یک کوه مرتفع نیازمند کوشش و پشتکار است، اما زمانی که کوهنورد به چکاد کوه می رسد، چشم اندازی پر شکوه و زیبا در دیدگاهش خوش می نشیند! این چشم انداز، برای خواننده ی آثار مارکس تنها بسنده سیاست نیست، بل که فلسفه، هنر، تاریخ و همه منابع فکری بشری را در بر می گیرد. این فراشد فکر و اندیشه، حاصل سده ها پیشرفت و کمال بوده است. کارگر سوسیالیست باید صعود به قله این کوه و فراگیری ماهرانه ی نظریات مارکس را وظیفه ی خود بداند – عمیقترین و قابل فهم ترین نظریاتی که شخص تا به حال به آن دست یافته است- دست یافتن به نظریه ی انقلابی - انتقادی مارکسی کاری دانشگاهی یا آکادمیک نیست. مارکسیسم تئوری انقلاب سوسیالیستی است. مارکسیسم ابزار و سلاح تئوریک مبارزه ی انقلابی پرولتاریا، علیه نظام سرمایه داری است. مارکسیسم فلسفه پراکسیس است. یعنی، فعالیت عملی بشر برای درهم شکستن مناسبات از خود بیگانه و ضد بشری موجود و برپائی جهانی انسانی است.

هزاران سال، فرهنگ و دانش در انحصار گروه کوچک ثروتمندان استثمارگری بوده که از توانش انحصاری شان برای به زنجیر کشیدن میلیون ها زن و مرد سوء استفاده کرده اند. سوسیالیسم مارکس به این انحصارطلبی نفرت انگیز، یکباره برای همیشه پایان داد، و به آدمی از زن و مرد، پیر و جوان اجازه دستیابی به شگفتی های فضل و کمال را داد. در یک کلام، سوسیالیسم به این معناست: برنمودن آنچه را که در همیشه نسل بشری، در نهان می داشت. این برنمائی، بزرگترین آرزوی ست که هرکس رؤیای آن را در سر می پروراند و تنها انگیزه ای است که دست یافتن به آن ارزش فدا کردن زندگی را دارد.

کارل مارکس زندگی اش را فدای این انگیزه کرد، او همه چیز را برای سوسیالیسم از پائین یعنی خود-رهایش و آزادی طبقه گارگر فدا کرد.

صد و بیست سال پیش، کارل مارکس درگذشت، اما اندیشه و آرای او هم چنان پویا و زنده در جوشش آن است تا نسل های جدید مبارزان طبقاتی را در سرتاسر زمین الهام بخشند و آنان را در راه رسیدن به آرمان های شان استوار سازند. ما به خاطره ی این اندیشمند توانمند درود می فرستیم و پیمان می بندیم، مبارزه ای که او آغاز کرد تا برآمد روزی که بشریت بر همه ی موانع غلبه کند و خود را به حقیقتی والا ارتقاء دهد، ادامه دهیم.

۱۴ مارس ۲۰۰۳